

درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: تفسیر سوره بقره

موضوع جزئی: آیه ۲۶ - مفردات بخش اول

تاریخ: ۲۰ آبان ۱۳۹۷

مصادف با: ۳ ربيع الاول ۱۴۴۰

جلسه: ۱۰

﴿ الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله الطاهرين واللعن على اعدائهم اجمعين ﴾

آیه ۲۶- «إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَّا بَعْضُهُ فَمَا فَوْقَهَا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ»

در آیه ۲۶ خداوند می‌فرماید: خداوند حیا ندارد از اینکه مثالی بزند که مربوط به کوچکترین موجودات مثل پشه و حتی کوچک‌تر از آن و حقیرتر از آن باشد. پس آنهایی که ایمان آورده‌اند، می‌دانند که این مثل حق است و از ناحیه پروردگار می‌باشد. و اما آنها که کافر شدند، می‌گویند خدا به چه منظور این مثل‌ها را ذکر می‌کند. خداوند بواسطه این بسیاری را اضلال و کثیری را هدایت می‌کند. و البته تنها فاسقین هستند که با این امور گمراه می‌شوند. این ترجمه تحت الفظی آیه است.

این آیه در واقع تقریباً چهار بخش دارد که ما بخش بخش مفردات این آیه را ذکر می‌کنیم و معنای هر بخشی را و بعد ارتباط این بخش‌ها با یکدیگر و نیز ارتباط این آیه با آیات قبل را بیان می‌کنیم

اجمالاً چون در آیات قبلی خداوند مثالی را ذکر کرد، اینجا به صورت کلی درباره تمثیلات قرآنی یک مطلبی را ذکر می‌کنند که هیچ حیایی ندارد از اینکه بعضی موارد به امور خیلی کوچک و حقیر مثال بزند. خواهیم گفت که اساساً فلسفه این تمثیلات چیست و نقشی که در اضلال یا هدایت مردم دارد و اینکه چگونه قرآن می‌تواند باعث اضلال و گمراهی شود در عین اینکه کتاب هدایت است.

بخش اول: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَّا بَعْضُهُ فَمَا فَوْقَهَا»

چند کلمه یا چند مفرد از مفردات این بخش نیاز به توضیح دارد.

۱. «حیاء»

یکی در مورد حیاء است، چون فرمود «إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي»، حیاء به معنای انقباض نفس از چیزی و انزجار نفس از آن است به جهت خوف از سرزنش، این انقباض نفسانی در مورد انسان‌ها کاملاً معنای واضح و روشنی دارد. چون انسان در برابر برخی از چیزها حالت انفعالی پیدا می‌کند. نفس انسان در برابر برخی از امور منفعل می‌شود. پس حیاء یک حالت انفعالی در نفس انسانی است که در برابر وقاحت است. اساساً استحیاء مأخوذ از واژه حیات است و وجه آن چه بسا این باشد که با پدید آمدن این حالت انفعالی در نفس انسان یک تغییری در حیات آدمی پدید می‌آید، یک نقصانی در حیات انسان حاصل می‌شود و کأن یک درصدی از حیات انسان کاسته می‌شود و برای همین است که مثلاً گفته می‌شود که فلانی

از حیاء و خجالت آب شد یا از حیاء هلاک شد. این برای آن است که به طور کلی حیاء بسته به مراتب و درجات آن یک حالت انفعالی در نفس انسان ایجاد می‌کند که در حقیقت ملازم با یک نوع کاستی است.

فرق حیاء و خجالت

این معنای کلی حیاء بود و فرقی با خجالت در این است که خجالت باعث عوارضی در جسم می‌شود کسی که خجالت می‌شود در واقع یک عارضه‌ای در جسم او ایجاد می‌کند، هر چند منشأ آن روح است ولی عوارض آن در جسم ظاهر می‌شود مانند: عرق کردن یا رنگ رخسار تغییر کردن. اما حیاء از صفات روح است و چه بسا در جسم عارضه‌ای ندارد. در حدیث جنود عقل و جهل، حیاء از جنود عقل شمرده شده است در برابر وقاحت که از جنود جهل است.

معنای حیاء در خداوند

عمده این است که آیا حیاء با این تفسیر و این معنا در مورد خداوند ممکن است؟ یعنی ما می‌توانیم بگوییم خداوند در برابر بعضی امور منفعل می‌شود، همانند انقباض و انفعال نفسانی انسان در برابر بعضی از امور؟ مسلماً معنای حیاء در مورد خداوند این نیست. حیاء که به خداوند نسبت داده می‌شود از صفات فعل خداست، یعنی از مقام فعل انتزاع می‌شود، برای اینکه این معنا روشن شود توضیح مختصری عرض می‌کنیم.

به طور کلی صفات کمالی خداوند دو دسته‌اند:

برخی از صفات کمال محدوداند و برخی نامحدود. منظور از محدودیت برخی از صفات کمالی این است که این دسته از صفات کمالی در مقابل‌شان صفات کمالی دیگری هم هستند و خداوند متعال به هر دو صفت کمال متصف می‌شود، مثلاً خداوند هم ممیت هست و هم محیی. امانه و احیاء هر دو از صفات کمالی‌اند که از مقام فعل انتزاع می‌شود. اما از آن دسته از صفات کمالی هستند که محدوداند به این معنا که خداوند به صفت مقابل آن‌ها هم متصف می‌شود، یا مثلاً می‌گوییم خداوند قابض است و باسط، هم بسط دهنده است و هم قبض کننده، اینها هم از صفات فعل هستند یعنی از مقام فعل انتزاع می‌شوند. این دسته از صفات اثبات یا سلب آن‌ها در مورد خداوند محذوری در پی ندارد، چون به مقام ذات او مربوط نیستند.

اما دسته دوم از صفات کمالی نامحدوداند به این معنا که مقابل آنها عدم است. مثلاً صفت علم و قدرت از این دسته صفات‌اند. خداوند فقط به علم و قدرت آنها به وجه نامحدود متصف می‌شود چون در مقابل علم جهل است، مقابل قدرت عجز است و خداوند به هیچ وجه به جهل و عجز متصف نمی‌شود.

بر این اساس صفت حیاء از صفات فعل خداوند است که از مقام فعل انتزاع می‌شود و به مقام ذات او مربوط نیست. وقتی می‌گوییم خدا با حیاء است، یعنی در مقام فعل این چنین است. معنای با حیاء بودن خداوند این است که از هر کاری که با کمال او منافعی باشد حیاء دارد، لذا هم حیاء داشتن و هم حیاء نداشتن، هر دو به خدا نسبت داده می‌شود. در برخی روایات آمده که خداوند از اینکه دعای مؤمن را اجابت نکند حیاء دارد. ولی در همین آیه می‌فرماید «إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ

يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةٌ» خدا حياء ندارد از اينکه مثلا مثل بزند به پشه و کمتر از آن. پس هم حياء داشتن و هم حياء نداشتن هر دو به خدا نسبت داده می‌شود و اين مربوط به مقام فعل خداست، معنای با حياء بودن خدا هم اين شد که خداوند از هر فعل و کاری که منافي کمال او باشد حياء دارد. از اينکه دعای مؤمن را اجابت نکند حياء دارد چون اجابت نکردن دعای مؤمن با کمال او منافات دارد. از اينکه مثل بزند حياء ندارد چون مثل نزدن با کمال او منافات دارد، خداوندی که می‌خواهد مقاصد و مطالب و اغراض خودش را به همه مردم با سطوح مختلف از درک و فهم ابلاغ کند و بفهماند، هيچ حياء و ترسی ندارد که بخواهد مثال به پشه و کمتر از پشه بزند. اين یک اجمالی درباره معنای حياء بود.

پس معنای حياء در مورد انسان با معنای حياء در مورد خداوند متفاوت است. حياء از صفات کمالی خداوند است که از مقام فعل او انتزاع می‌شود و محدود است به اين معنا که در مقابل آن صفات کمالی ديگری هم وجود دارد که هم به اين صفت کمالی و هم به مقابل آن متصف می‌شود، و چون به مقام ذات مربوط نيست بنا بر اين اثبات يا سلب امثال اين صفات هيچ محذوری را به دنبال نخواهد داشت.

۲. «ضرب»

ضرب معنای متعدد دارد، از جمله کتک زدن، جعل وغيره. ضرب قانون يعني جعل قانون، ضرب زید يعني کتک زدن زید، یک معنای ضرب هم توصيف و تبیین است، در اینجا مراد توصيف و تبیین است. وقتی می‌گوئیم ضرب مثل يعني توصيف و تبیین مثل. در مورد مثل ما توضیح بیشتری خواهيم داد. ضرب مثل يعني بيان یک مانند و شبيهه. تمثيل به معنای تشبيه و مانند سازی است. البته معانی ديگری هم برای مثل ذکر شده در کتاب‌های لغت چندین معنای برای مثل بيان شده و اینجا مقصود روشن است.

۳. «بعوضة»

بعوضة به معنای پشه است، چه بسا کوچکترین و حقیرترین موجودی است که در اين عالم از نظر عرف وجود دارد. معنای حقیر بودن و کوچک بودن اين نيست که از پشه کوچک‌تر در اين عالم وجود ندارد، ولی در عرف مردم اين چنین است. وقتی می‌خواهند کوچکی و حقارت یک موجود را بيان کنند. مثال به پشه می‌زنند. پس اینجا به اين معنا نيست که از پشه حقیرتر نيست، چون پشه سمبل یک موجود بسيار کوچک و ناتوان است اين را ذکر کرده است، لذا بعد از آن می‌فرماید «فَمَا فَوْقَهَا» ظاهر اين است که پشه و مافوق و يعني بزرگ‌تر از پشه.

۴. ما فوقها

اما منظور از «فَمَا فَوْقَهَا»، «ما دونها» است. يعني ما فوق بعوضة در حقارت و کوچکی است. يعني خداوند حياء نميکند از اينکه مثلی ذکر کند مثل پشه و حتی کوچکتر از پشه يعني از ذکر مثل کوچکترین موجودات هيچ حيايي نميکند و وجهی برای حياء به جهت آن مقصود و منظوری که دارد نيست.

پس در بخش اول هم معنای حياء، هم معنای ضرب و هم معنای مثل و معنای بعوضة و ما فوقها يعني ما فوق البعوضة که ما فوقها يعني ما دونها فی الصغر و الحقارة.

اما عمده این است که ما ببینیم که اساساً این جمله برای چه گفته شده است، چرا خداوند بعد از آیات گذشته که به تبیین سه دسته از مردم و تبیین اصول اعتقادات که نبوت و توحید و معاد بود به یکباره فرمود: خداوند حیا نمیکند که مثال به پشه و کمتر از آن بزند؟ و دوم اینکه خداوند حیا نمیکند، عدم حیا خداوند به چه معناست؟ البته ما معنای کلی آن را بیان کردیم که حیا خداوند به عنوان یک صفتی است که از مقام فعل او انتزاع می‌شود. و سوم اینکه در بخش‌های بعدی آیه باید ببینیم عکس العمل مؤمنان و کافران در برابر این مثل‌های خداوند چیست و اینکه چگونه خداوند با این مثل‌ها برخی را هدایت و برخی را گمراه می‌کند؟ و مهمترین مسأله این است که چطور می‌شود که خداوند برخی را گمراه کند؟ اصلاً معنای اضلال خداوند یعنی چه؟ که انشاءالله در جلسات بعد.

«والحمد لله رب العالمین»